مجله برنامه و بودجه، شمارهٔ ۱۵، ص. ۱۱۱-۱۱۸.

ارزیابی مجدد نظریهٔ مزیت نسبی: تأثیر جریانهای سرمایه بر استدلال دفاع از اقتصاد آزاد*

نویسنده: رابرت پراش
مترجم: سیدشمس‌الدین حسینی*

نظریه مزیت نسبی، از قدیمی‌ترین، و با توجه به پذیرش گسترده‌اش، از موفق‌ترین نظریه‌ها در تاریخ علم اقتصاد است. ویژگیهای اصلی نظریهٔ مزیت نسبی، ساده است و برداشتهایی که می‌توان از مدل به دست آورد، در حد گسترده‌ای کاربرد دارد. نظریهٔ مزیت نسبی، به‌طور مشخص، این اندیشه را مطرح می‌سازد که باید تجارت آزاد براساس بالاترین سود کشورهای درگیر تجارت شکل گیرد، تا تخصص‌گرایی برای استقرار تولید گسترده‌تر، کارآمد باشد. به گفته یک اقتصاددان برجسته نئوکلاسیک: "یک فرض اساسی وجود دارد مبنی بر اینکه مبادلهٔ آزاد و اختیاری، رفاه را در داخل مرزهای ملی و همچنین در فراسوی آن، افزایش می‌دهد" (آلیبر، ۱۹۹۴).

متأسفانه این "فرض اساسی" پروفسور آلیبر به لحاظ فکری جای تردید دارد. اگرچه این نکته ممکن است بدیهی به نظر رسد، اما با این حال مهم است که به یاد داشته باشیم که تحت نظام تجارت آزاد، یک کشور صرفاً درگیر مبادله کالا نیست. اشخاص و بنگاهها در یک کشور، در روابط مبادله با اشخاص و بنگاههای سایر کشورها شرکت می‌کنند (کالبرتسن، ۱۹۸۵، ص. ۸-۹).

---

* Robert E. Prasch (June 1995). Reassessing Comparative Advantage: The Impact of Capital Flows on the Argument for Laissez-Faire. *Journal of Economic Issues.* Vol. XXIX. No.2. pp. 427-433.

* مدیر کل حوزه ریاست و روابط عمومی سازمان برنامه و بودجه

همین واقعیت ساده، به طور مستقیم، امکان بروز "نقص در هماهنگی"، در بازار بزرگترِ بین‌المللی را فراهم می‌آورد. اگر به جای دو کشور، گروهی از افراد با هم به تجارت بپردازند، منطقی است که پرسشهای زیر مطرح گردد:

اثر تجارت بر سطح اشتغال چیست؟ تجارت بر توزیع درآمد چه اثری دارد؟ آیا نظام در معرض کمبود تقاضای مؤثر است؟ نظریهٔ مزیت نسبی به این مسائل پاسخ نمی‌دهد. متأسفانه، پاسخ ندادن به این پرسشها، دلیلی بر آن نمی‌شود که طرح چنین پرسشهایی ناموجه باشد.

جریانهای سرمایه، بهره‌وری و توزیع درآمد

هنگامی که دیوید ریکاردو برای نخستین بار نظریهٔ مزیت نسبی را ارائه کرد، جریانهای سرمایه موضوع قابل تأملی نبود. ریکاردو نظریهٔ مزیت نسبی خود را در وضعیتی تدوین کرد که چنین پرسشها و مسائل مورد علاقه‌ای مطرح نبود (ریکاردو، ۱۸۲۱، فصل ۷). بد یا خوب، اکنون دیگر در جهانی همانند دنیای اوایل سده نوزدهم زندگی نمی‌کنیم. در این لحظه از تاریخ جهان، جریانهای بین‌المللی سرمایه بسیار عظیم‌اند، و در نتیجه، باید در نظریهٔ ریکاردو تجدیدنظر کرد یا آن را تعدیل نمود.

تعجبی ندارد که اقتصاددانان براین باور بوده‌اند که عمدهٔ جریانهای سرمایه، صرفاً جریانهای مالی است، و تحرکات واقعی سرمایه به نحو چشمگیری کندتر است. اقتصاددانان نئوکلاسیک، در بخش تجارت، معتقدند که با توجه به ماهیت داراییهای ثابت، سرمایه واقعی، برای جابه‌جایی و تغییر مکان، به زمان بیشتری نیاز دارد. طبق استدلال آنها، پیش از اینکه جابه‌جایی فیزیکی داراییهای ثابت صورت بگیرد، این‌گونه سرمایه‌ها باید سررسیدشان فرا برسد و کاهش ارزش پیدا کنند.

در این استدلال، دو اشکال وجود دارد. اول اینکه نظریه مزیت نسبی، زمان را در بحث خود وارد نمی‌کند. این امر برای طراحیهایی که منافع حاصل از آزادسازی تجارت را در بلندمدت برآورد می‌کنند، یک کاستی به شمار می‌آید. در واقع، بیشتر برآوردهای منافع تجارت، از نوع ایستای مقایسه‌ای است. این گفته، بدان معناست که چنین مطالعاتی، با سطح و ترکیب محصولاتی مرتبط است که بعد از تخصیص مجدد منابع تولیدی یک کشور به کارآمدترین مصارف آن حاصل می‌گردد. اما چنین امری تنها در صورتی معقول است که مدل تحت بررسی، یک نظریهٔ "درازمدت"

باشد. نکته این است که احتمالاً تبدیل سرمایه و مهارتهای فنی هر کشور به صورت بخشهایی که کشور در آن دارای بیشترین مزیت نسبی است، به همان اندازه وقتگیر است که همان مقدار سرمایه، در صورتی که عملاً و به طورکامل از کشور خارج شود، وقت خواهد گرفت. با توجه به این معنا، اگر برای طرفداران تجارت آزاد مشروع باشد که در بارهٔ فواید درازمدتِ ناشی از بازرگانی به بحث بپردازند، به همان اندازه نیز برای مخالفان آنان مشروع است که در بارهٔ اثر درازمدت خروج سرمایه واقعی از یک کشور، به بحث بپردازند.

طبق نظریهٔ نئوکلاسیکِ تولید، می‌دانیم که هرگاه سرمایه واقعی از کشوری خارج شود، بهره‌وری کارگران به دلیل مقدار کمتر سرمایه، کاهش می‌یابد. ممکن است بگوییم که با ثابت ماندن سایر شرایط، خروج سرمایه، موجب پایین آمدن بهره‌وری هر کشوری می‌شود. علتش آن است که کارگران داخلی با سرمایه کمتری در صنایع، اعم از سرمایه - بر و کارگر - بر کار می‌کنند (به یاد داشته باشید که در این مدلهای تجارت، نوعاً فرض می‌شود که اشتغال کامل و جایگزینی کاملِ کار و سرمایه وجود دارد). به زبان فنی، می‌گوییم که نسبت سرمایه به کار، کاهش یافته است. با سرمایهٔ کمتر و شماری یکسان از کارگران، نسبت محصول به کارگر نیز باید افت کند. نظریهٔ نئوکلاسیکِ توزیع که ادعا می‌کند قدرت خرید دستمزد هر کارگر برابر با تولید نهایی اوست، می‌گوید که هرکاهش در بهره‌وری باید به کاهش در دستمزدهای واقعی منجر شود.

مسئله دومی که از امکان واقعی تحرک سرمایه ناشی می‌شود، به توزیع درآمد مربوط است. همان‌گونه که بیان شد، نظریهٔ نئوکلاسیک تجارت نوعاً چنین فرض می‌کند که سودهای حاصل از عملیات خارج از مرزها، به کشور مبدأ باز می‌گردد (در این مورد خاص، ایالات متحده آمریکا کشور مبدأ است). براساس این فرض، نتیجه گرفته می‌شود که کشور مورد بحث به عنوان یک کل، وضع بهتری خواهد داشت، و بنابراین، از سطح مصرف بالاتری برخوردار خواهد بود (مارکوزن و ملوین ۱۹۸۸، ص. ۲۹۹، ۳۱۳-۳۱۴). اما این وضع در مورد همهٔ افراد آن کشور، صدق نمی‌کند. حتی در خوشبینانه‌ترین حالت که منافع حاصل از فعالیت برون‌مرزی به طور کامل به میهن بازگردانده می‌شود، نتیجه به دست آمده، تغییر توزیع درآمد در داخل خواهد بود. به یقین، با بازگشت منافع به کشور، سودکل و سود به عنوان درصدی از درآمد کل، افزایش می‌یابد وگرنه هرگز سرمایه به خارج از کشور فرستاده نمی‌شود. در این میان، علاوه بر افزایش ثروت ملی، آنان که درآمدشان را از کار کسب می‌کنند، اعم از اینکه از کار در صنایع سرمایه - بر باشد یا کارگر - بر،

شاهد کاهش بهره‌وری خود خواهند بود، و این وضع به نوبهٔ خود منجر به کاهش دستمزدهای واقعی آنها می‌شود. حتی در حالتی که سرمایهٔ ملی کاملاً به میهن بازگردانده شود، کارگران به لحاظ اقتصادی وضعیت بدتری خواهند داشت.

در حالی که مارکوزن و ملوین ممکن است مدلی از جریانهای سرمایه ارائه کنند که جای بحث و جدل بسیار داشته باشد، متن مهم نئوکلاسیک دیگری وجود دارد که به وسیله پال کروگمن و موریس آبستفلد نوشته شده است و از کنار این مباحث و مسائل به سادگی رد می‌شود. این دو می‌گویند که منحنی امکانات تولید هر کشور، صرفاً منعکس‌کنندهٔ دو کالاست که ایشان آن دو را مصرف حال و آینده می‌نامند. این منحنی، " سرحد امکانات تولید بین دوره‌ای" نامیده شده است (کروگمن و آبستفلد، ۱۹۹۴، ص ۱۵۵-۱۵۸، ۱۶۹-۱۷۲). در این مدل، هر کشور به سادگی آن ترکیبی از مصرف حال و آینده را برمی‌گزیند که تأمین کنندهٔ بیشترین مقدار از نیازمندیهایش باشد.

جالب توجه آنکه کروگمن و آبستفلد می‌پندارند که هیچ‌گونه تفاوت معنی‌دار اقتصادی میان سرمایه گذاری یک کشور و انتقال سرمایه‌اش به خارج، وجود ندارد. آن‌گونه که آنها مطلب را بیان می‌دارند، اصلاً نمی‌توان تصور کرد که سطح مصرف در دورهٔ اول، و سطح مورد انتظار آن در دورهٔ آینده، سطوح جاریِ اشتغال یا ساختار اقتصاد کشور را تحت تأثیر قرار دهد. در حقیقت، در این نظریه، به مسئله ساختار اقتصاد توجهی نمی‌شود، در حالی که فرض بر این است که اشتغال کامل تأمین شده باشد. علاوه براین، کروگمن و آبستفلد، هر کشور را به عنوان یک مصرف‌کننده در نظر می‌گیرند و بدین‌وسیله، دقت می‌کنند که از ورود به بحث مسائلِ مربوط به توزیع درآمد بپرهیزند. این امر به‌طور ضمنی، بدین‌معناست که همه افراد در داخل یک کشور، به‌طور یکسان در نتیجهٔ نهایی سهیم هستند.

اما اجازه بدهید که در بارهٔ این مدلِ جریانهای سرمایه، به تأمل بیشتری بپردازیم. فرض کنید که همهٔ مصرف‌کنندگان تابع مطلوبیت یکسانی برای درآمد اضافی‌شان دارند، و علاوه برآن، مطلوبیتِ نهایی افزایشهای بعدی درآمدشان، نزولی است. در حالی که از توسل به چنین فرضی، در تفکر نئوکلاسیک نهی می‌شود، قایل شدن به چنین خصوصیاتی در مورد مطلوبیت حاصل از کالاها به طور کلی، امری نامحتمل و غیرمنطقی نیست (گالبرایت، ۱۹۵۸، فصل ۱۰). در چنین حالتی، اجازه دهید فرض کنیم که مثال کروگمن و آبستفلد را دنبال می‌کنیم و بنا را بر این بگذاریم که

ثروتمندان برای کسب سود بالاتر، سرمایه‌شان را به خارج از کشور می‌فرستند. علاوه بر این، فرض خواهیم کرد که این سرمایه به همراه تمام سودهایش در دورهٔ دوم، به کشور بازگردانده می‌شود. تردیدی نیست که در آن هنگام، کشور به عنوان یک کل، ثروتمندتر شده است، و با توجه به اینکه مدل مزبور دو دوره‌ای است، کل مصرف " آینده" افزایش می‌یابد. به‌طور مشخص، مصرف ثروتمندانِ صاحب سرمایه در دوره اول اندکی کاهش می‌یابد، ولی در دورهٔ دوم، افزایشی اساسی می‌یابد و این در حالی است که مصرف اکثریتِ فاقد سرمایه، به مقدار کمتری در هر دو دوره کاهش می‌یابد (زیرا تولید نهایی آنان، و در نتیجه دستمزدشان، به سبب غیبت بخشی از سرمایه ملی، کاهش پیدا می‌کند). در چنین حالتی، مطلوبیت کل کشور، حتی اگر مصرف کل افزایش یابد، افت خواهد داشت. توجه داشته باشید که مطرح شدن ساده و مختصر بحثِ توزیع درآمد در مدل کروگمن و آبستفلد، نشاندهندهٔ این نکته است که انتقال سرمایه به خارج، از نظر مفهومی، در حقیقت، متمایز از سرمایه گذاری داخلی است. علاوه براین، این تغییرات تأثیر مهمی بر ساکنان یک کشور برجای می‌نهد.

در این مورد نیز تنها نتیجه‌ای که می‌توانیم به طور منطقی، حتی در حالتی که فنون مکتب نئوکلاسیک را با وفاداری کامل به کار می‌گیریم، استنتاج کنیم، این است که در وضعیت خروج سرمایه از کشور، بهره‌وری کار و دستمزدهای حقیقی کاهش خواهد یافت. در حالت خروج سرمایه، نظریهٔ نئوکلاسیک به درستی نتیجه‌ای را تبیین می‌کند که آن دسته از منتقدان که به "غیرصنعتی شدن" ایالات متحده اشاره دارند، بدان رسیده‌اند (بلوستون و هریسون، ۱۹۸۲). در تحلیل نهایی، مشکلی که کارگران آمریکایی با آن مواجهند، ممکن است نه سطح نازل بهره‌وری باشد و نه نبود مهارتها، بلکه امکان دارد که مشکل، نبود سرمایه باشد. دستمزدهای پایین‌تر، از لحاظ نظری ممکن است که یک "درمان" برای این مشکل به شمار آید، اما لزوماً دلیل بر این نیست که دستمزدهای بالا علت عدم تعادلِ اولیه بوده است. اقتصاددانان بخش تجارت باید این امکان را نیز در نظر گیرند که ممکن است تحرک سرمایه، و نه بالا بودن دستمزدها یا بهره‌وری نازل، علت کاهش درآمد کارگران آمریکایی باشد. به همین دلیل، اتحادیه‌ها ممکن است در این تصور خود محق باشند که نفتا، گات و سایر موافقتنامه‌های تجاری را تهدیدی برای دستمزدها و سطح زندگی خویش می‌پندارند.

جریانهای سرمایه، توزیع درآمد و تقاضای مؤثر

همان‌گونه که بیان شد، اقتصاددانان نئوکلاسیکِ بخش تجارت استدلال می‌کنند که انتقال سرمایه از یک کشور لزوماً بدین معنا نیست که وضع آن کشور از نظر اقتصادی بد شود. آنها قبول دارند که اگر سرمایهٔ یک کشور قادر باشد در جایی دیگر، بازدهٔ بیشتری کسب کند، کشور را ترک خواهد کرد. آنان در عین حال، براین باورند که کشور صادرکنندهٔ سرمایه، هنگامی که سودهای بالاترِ سرمایه (بنا به فرض) به کشور بازگردانده شوند، ثروتمند خواهد بود. قبلاً به گرایش در جهت نادیده گرفتن بهره‌وری، کار و توزیع درآمد اشاره کرده‌ایم. اما در این زمینه، ملاحظات دیگری نیز وجود دارد.

بدیهی است که امکان دارد سرمایهٔ خارج شده، به کشور بازگردانده نشود. در واقع، ممکن است طبق یک عقیدهٔ قدیمی در خصوص هدفها و رفتار بازرگانی بین‌المللی، تصور کنیم که تجارت بین‌المللی نسبت به کشوری خاص، احساس وفاداری ویژه‌ای دارد، و به همین دلیل، الزامی به بازگرداندن سود به کشور مبدأ که بنگاه در آن به ثبت رسیده، احساس می‌کند (بارنت و کاواناگ، ۱۹۹۴؛ رایش، ۱۹۹۰، فصل ۲۵). در اقتصاد نوین، شرکتهای چندملیتی دارای مجموعه‌ای متنوع از مالکان و کارگرانند، در نقاط متعددی از دنیا فعالیت می‌کنند، و برای حداکثر ساختن حاشیهٔ سود خود در سراسر جهان تلاش می‌ورزند. سود حاصل از شعبهٔ آمریکایی یک شرکت بزرگ ممکن است در مکزیک سرمایه‌گذاری شود و امکان دارد عایدی آن، با گذشت زمان، برای ایجاد کارخانهٔ دیگری در سنگاپور به کار گرفته شود. سهامداران و کارکنان چنین شرکت بزرگی در اطراف و اکناف جهان پراکنده‌اند. بدین‌سبب، توفیق بازرگانی در یک محل یا یک خط تولید، لزوماً به صورت سرمایه‌گذاری مجدد سودها یا هرگونه عایدات ملموس دیگر، در بخش مشخصی از جهان در نمی‌آید.

بُعد مهم دیگرِ بحثِ تحرک سرمایه، به یک پیش فرض نظریهٔ نئوکلاسیک مربوط می‌شود که تلویحاً داراییهای سرمایه‌ای را همچون اشیای فیزیکی می‌پندارد که به دست می‌آیند و تخصیص می‌یابند. طبق این نظر، هر مبادله، شکلی از تهاتر است و بعد از مقداری محاسبات جبری، هر عاملی ارزش تولید نهایی خود را به دست می‌آورد. در این مدل طبیعت‌گرایانهٔ[1] فعالیت اقتصادی، فرض براین است که تقاضای کلِ کافی وجود دارد (دیلارد، ۱۹۸۸). اما درست‌تر آن است که سرمایه را همچون داراییهای تولیدکنندهٔ ثروت در نظر بگیریم که تنها هنگامی که به صورت

1. Naturalistic

سودآور به کار گرفته شوند، ارزش خود را حفظ می‌کنند. عایداتی که می‌توان از یک قلم دارایی یا کالای سرمایه‌ای انتظار داشت، تا حدودی به قوانین مالیاتی کشورها، از جمله جدولهای تخفیفها و استهلاک، بستگی دارد. به علاوه، سودها به مقررات، نرخهای دستمزد و سطح تقاضای مؤثر نیز بستگی دارند.

هنگامی که به سودآوری به عنوان یک رابطهٔ پولی یا مالی بنگریم، هیچ رابطهٔ خاص یا مشخصی با تجلی فیزیکیِ یکی از اقلام واقعی سرمایه ندارد. برای نمونه، صدور سرمایه می‌تواند از طریق کاهش دستمزدها، موجب کاهش در مصرف شود. این کاهش مصرف، دارای اثر برگشتی روی قیمت کالاهای سرمایه‌ای و ارزش داراییهاست که به نوبهٔ خود، ممکن است سبب کاهش انتظارات، سرمایه گذاری و سطح کلی تقاضای مؤثر گردد (مینسکی، ۱۹۸۶، فصل ۷). نکته این است که نظریهٔ تجارت، دارای یک بعد اقتصاد کلان است که نوعاً در بحثهای سیاستگذاری نادیده گرفته می‌شود (کالبرستون، ۱۹۸۴، ص. ۴۸-۴۹؛ دیویدسن، ۱۹۹۴، فصل ۱۳).

براساس آنچه گفته شد، سناریویی که می‌تواند در نتیجهٔ رژیم تجارت آزاد پدید آید، رکودی است طولانی که از کمبود نظام‌وار[1] تقاضای مؤثر ناشی می‌شود. این اقتصادی است "رکودگرا"[2] که در کتاب لنس تیلور (۱۹۹۱، فصل ۳) توصیف شده است. همچنین رابرت بلکر (۱۹۹۴) معتقد است که یک رابطهٔ علت و معلولی میان تحرک سرمایه، جریانهای تجاری، رکود دستمزدها و کُندی مشهودِ رشد اقتصادی در ایالات متحده ، وجود دارد.

نتیجه

استدلالهای ارائه شده در این مقاله، حاکی از آن است که در مورد مبحث تحرک بین‌المللی سرمایه نمی‌توان به لحاظ نظری یا عملی، به ساده‌انگاری اکتفا کرد. به‌ویژه، نظریهٔ مزیت نسبی، بیانی ناکافی از مباحث ناشی از جریانهای بزرگ سرمایهٔ بین‌المللی به دست می‌دهد. مزیت نسبی برای پرداختن به چنین موضوعهایی طراحی نشده است و کشف ناتوانی آن در انجام چنین کاری، جای تعجب ندارد. به همین دلیل، زمینه‌هایی برای این باور وجود دارد که ملتها یا افرادی که مایل به پذیرش نظام بازرگانی جهانی آزادتری نبوده‌اند، ممکن است در ارزیابی خود از مسائل ناشی از تحرک سرمایه، محق بوده باشند.

1. Systemic
2. Stagnationist

منابع

Aliber, Robert. "Letter to the Editor." *Challenge* 37, no. 1 (1994).

Barnet, Richard, and John Cavanagh. *Global Dreams: Imperial Corporations and the New World Order*. New York: Simon & Schuster, 1994.

Blecker, Robert. "The New Economic Stagnation and the Contradictions of Economic Policy Making." In *Understanding America's Economic Decline*, edited by Michael Bernstein and David Adler. New York: Cambridge University Press, 1994.

Bluestone, Barry, and Bennett Harrison. *The Deindustrialization of America: Plant Closings, Community Abandonment and the Dismantling of Basic Industry*. New York: Basic Books, 1982.

Culbertson, John. *International Trade and the Future of the West*. Madison, Wis.: 21st Century Press, 1984.

_____. *The Dangers of "Free Trade"*. Madison, Wis.: 21st Century Press, 1985.

Davidson, Paul. *Post Keynesian Macroeconomic Theory: A Foundation for Successful Economic Policies for the Twenty-First Century*. Brookfield, Vt.: Edward Elgar, 1994.

Dillard, Dudley. "The Barter Illusion in Classical and Neoclassical Economics." *Eastern Economic Journal* 14, no. 4 (October-November 1988): 299-318.

Galbraith, John Kenneth. *The Affluent Society*. Boston: Houghton Mifflin, 1958.

Krugman, Paul, and Maurice Obstfeld. *International Economics: Theory and Policy*. 3d ed. New York: Harper Collins, 1994.

Markusen, James, and James Melvin. *The Theory of International Trade*. New York: Harper & Row, 1988.

Minsky, Hyman. *Stabilizing an Unstable Economy*. New Haven: Yale University Press, 1986.

Palley, Thomas I. "Capital Mobility and the Threat to American Prosperity." *Challenge* 37, no. 6 (October-November 1994): 31-39.

Prasch, Robert E. "International Trade, Machinery, and the Remuneration of Labor: A Reexamination of the Argument in the Third Edition of Ricardo's *Principles*." Manuscript, University of Maine, April 1994.

Reich, Robert. *The Work of Nations*. New York: A. A. Knopf, 1991.

Ricardo, David. *Principles of Political Economy and Taxation*. 3d ed. 1821. Reprint. New York: Dutton, 1978.

Taylor, Lance. *Income Distribution, Inflation, and Growth: Lectures on Structuralist Macroeconomic Theory*. Cambridge: MIT Press, 1991.